خبرها

سیزدهمین جشنواره هات‌داکس

پایگاه خبری فیلم کوتاه: سیزدهمین جشنواره بین‌المللی فیلم‌های مستند هات‌داکس ۲۸ آوریل با نمایش راه‌آهن ستارگان (چما رودریگوئز) افتتاح می‌شود. امسال ۹۹ مستند از ۲۳ کشور در هات‌داکس که یکی از بزرگترین جشنواره‌های مستند آمریکای شمالی است، به نمایش درمی‌آید. در بخش سینمای مستند کانادا، ۱۵ اثر شاهد نخستین نمایش جهانی خود خواهند بود، از جمله مستند جدید لری وینشتین کارگردان نامزد جایزه اسکار با نام Mozartballs. در بخش بین‌المللی هم فیلم‌هایی مانند Darkon (اندرو میل و لوک میر) برنده جایزه تماشاگران جشنواره SXSW و پسران ساحل هونی همیگل حضور دارند. در بخش نمایش‌های ویژه هم مهم‌ترین نکته نمایش دژ مستندی از اتوم اگویان مستندساز ارمنی‌تبار کانادایی است. بزرگداشت ورنر هرتزوگ مستندساز آلمانی هم یکی دیگر از برنامه‌های جشنواره هات‌داکس است. جشنواره هات‌داکس تا ۷ مه ادامه خواهد داشت.

کمک ۱۷۳ هزار یورویی برای سینمای مستند

پایگاه خبری فیلم کوتاه: بنیاد یان فرایمن وابسته به جشنواره مستند آمستردام ۱۷ پروژه و رویداد مستند را برای نخستین دور از کمک مالی سال ۲۰۰۶ انتخاب کرد. این کمک مالی به مبلغ حدود ۱۷۳ هزار یورو به یازده فیلم مستند و شش جشنواره و نمایشگاه سینمای مستند تعلق می‌گیرد. بر اساس این گزارش، برای این دور از کمک مالی بنیاد یان فرایمن ۲۱۰ تقاضا از پنجاه کشور مورد بررسی قرار گرفت. در میان رویدادهایی که از کمک این بنیاد بهره‌مند خواهند شد، نام جشنواره جاکارتا، جشنواره مستند صربستان، جشنواره Yunnan چین و... دیده می‌شود. برای شرکت در دومین نوبت کمک مالی این بنیاد که به پروژه‌های مستند در کشورهای توسعه‌یافته تعلق می‌گیرد، تا یکم ماه ژوئن فرصت وجود دارد. برای اطلاع از شرایط ثبت نام می‌توان به آدرس www.idfa.nl/jvf_content.asp مراجعه کرد. یان فرایمن که در سال ۱۹۲۵ متولد شد، یکی از بنیانگذاران جشنواره بین‌المللی فیلم‌های مستند آمستردام بود. او در طول زندگی‌اش حدود ۵۰ فیلم را تهیه و کارگردانی کرد و طی سال‌های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۱ یکی از دبیران جشنواره آمستردام بود. یان فرایمن در سال ۱۹۹۷ درگذشت.

شکایت فیلمنامه‌نویس فرانسوی علیه سیریانا

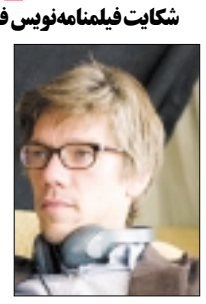

فارس: «استفانی ورجنیالتز»، فیلمنامه‌نویس فرانسوی در دادگاهی که دوشنبه گذشته در پاریس برگزار شد، ادعا کرد که شخصیت‌ها و برخی از صحنه‌های فیلم «سیریانا» با استفاده از یکی از فیلمنامه‌های او ساخته شده‌اند. به گفته «جسنا هادلی استارک»، وکیل مدافع «ورجنیالتز»، وی درخواست دو میلیون و ۴۰۰ هزار یورو خسارت کرده است. روسای کمپانی برادران وارنر در فرانسه گفته‌اند، آنها در جریان این پرونده هستند ولی آن را به‌شدت تکذیب می‌کنند. سخنگوی این کمپانی در آمریکا گفت: ما هنوز هیچ نسخه‌ای از دادخواست را ندیده‌ایم و اعتقاد داریم که این ادعا به هیچ وجه موثق نیست و در دادگاه نیز از حق خود دفاع خواهیم کرد. «ورجنیالتز» گفت: من در جایی زندگی می‌کنم که به آخرین فیلم‌ها دسترسی ندارم و اگر یکی از دوستانم که ساکن لس‌آنجلس است به من اطلاع نمی‌داد، هیچگاه از وجود فیلم «سیریانا» آگاه نمی‌شدم. وی افزود: من فیلم را تماشا کردم و هنوز در شک به سر می‌برم. حداقل ۱۵ تا ۲۰ صحنه از فیلم به علاوه شخصیت‌ها، چارچوب پیش رونده داستان فیلم، عناصر فیلم و به‌طور کلی ساختار فیلم مستقیماً از فیلمنامه من گرفته شده است، در ابتدا از اینکه می‌دیدم این فیلمنامه من است که در لس‌آنجلس جلوی دوربین رفته احساس گیجی می‌کردم، احساس می‌کردم دیوانه شده‌ام ولی پس از آنکه به خودم مسلط شدم و متوجه اصل ماجرا شدم، بسیار خشمگین شدم. این نویسنده فرانسوی که در زمینه علوم سیاسی و جغرافیای خاورمیانه متخصص است، ادعا کرده است که از سال ۱۹۹۷ تا سال ۲۰۰۳ در حال کار بر روی فیلمنامه خود با نام «خطای دید» بوده است. این فیلمنامه داستان یکی از ماموران سابق سازمان سیا است که به منظور دوباره فعال نمودن یک شبکه مافیایی در افغانستان که زیر نظر یک کمپانی نفتی آمریکایی است بار دیگر در این سازمان مشغول به کار می‌شود.

رونق سینمای فرانسه و افزایش تولیدات داخلی

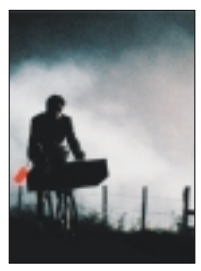

مهر: تولید فیلم‌های داخلی موجبات افزایش فروش فیلم‌های فرانسوی در داخل کشور را فراهم کرده است. تحقیقات به عمل آمده در فرانسه نشان می‌دهد که افزایش تولیدات داخلی موجبات رونق سینمای این کشور را فراهم کرده است، به طوری که تعداد مخاطبان سینما در سه‌ماهه نخست سال ۲۰۰۶ نسبت به سال گذشته با افزایش ۱۷/۹ درصدی همراه بوده است. در میان پنج فیلم پرفروش به نمایش درآمده در فرانسه سه فیلم از تولیدات داخلی و دو فیلم متعلق به هالیوود بوده‌اند. این در حالی است که فیلم‌های فرانسوی به مراتب تاثیرگذارتر از آثار هالیوودی بوده‌اند. فیلم کمدی «دوستانی برای زندگی» محصول فرانسه در سه ماه نخست سال ۲۰۰۶ در زمره آثار پرفروش این کشور جای داشت. افزایش تولیدات داخلی در لهستان نیز ثمربخش بوده به‌طوری که میزان فروش فیلم‌های سینمایی در این کشور با افزایش ۸۴ درصدی در مقایسه با سال گذشته همراه بوده است.

نمایی از فیلم دومینو ساخته تونی اسکات

«ریچارد کلی» از «دومینو» و «داستان‌های سرزمین جنوب» می‌گوید

دنیا خانه من است

ربکا موری
ترجمه: آرش فاتحی

تونی اسکات که او را بیشتر با فیلم‌هایی مثل رمانس حقیقی، جاسوس‌بازی و دشمن دولت می‌شناسند، برادر ریدلی اسکات، کارگردان گلادیاتور است. فیلم تازه او دومینو، که داستانی واقعی دارد، سبب شد منتقدان آمریکایی نظرهای تناقض‌آمیزی درباره‌اش منتشر کنند. امروز در این صفحه حرف‌های ریچارد کلی فیلمنامه‌نویس دومینو را که سهمی بزرگ در آن دارد درباره این فیلمنامه و نیز داستان‌های سرزمین جنوب که ساخته تازه خود اوست می‌خوانید و در روزهای آینده نقدهایی تحلیلی درباره این فیلم منتشر خواهد شد.

■■■

■«ریچارد کلی» از نسخه‌های اولیه فیلمنامه «دومینو» می‌گوید:

«هیچ وقت آنها را ندیدم. من در اصل توسط کمپانی «فاکس» استخدام شده بودم که یک فیلمنامه کامل ارژینال برایشان بنویسم. فکر می‌کنم قبل از من دو نویسنده روی پیش‌نویس‌های اولیه کار کرده بودند که من اصلاً آنها را ندیدم. تونی [اسکات] شاید هفت، هشت سال- از اوایل دهه ۹۰- روی این پروژه کار کرده بود. می‌دانم که دو نسخه پیش‌نویس از این فیلمنامه وجود داشته که افرادی روی آنها کار کرده بودند اما من هیچ وقت آنها را ندیدم.

«زاچ- شیف- آبرامز» به من تلفن زد و داستان را تعریف کرد. به سرعت جذب آن ایده بامزه یک خطی شدم: «یک اتومبیل فورد به «بورلی هیلز» می‌آید و به یک Bounty Hunter[1] تبدیل می‌شود. همین یک جمله منبع الهام من شد. زاچ تمام اطلاعات زندگینامه‌ای خود و تمام متن‌هایی که تونی از نوار پیاده کرده بود و همچنین مصاحبه‌هایی که با او و افراد دیگری کرده بود را برای من فرستاد. خوشبختانه تونی خوشش آمد و طرحمان را بردیم به فاکس و فاکس آن را خرید. از من به عنوان نویسنده فیلمنامه دعوت به همکاری کردند.»

■در کنار «دومینو هاروی» بودن:

«بله، من دو ساعت با او بودم. زاچ کی بود که من به عنوان فیلمنامه‌نویس برای «فاکس» کار می‌کردم، سال ۲۰۰۲ بود؟ شاید بعد از «دارکو» [کلی با زاچ مشورت می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که در سال ۲۰۰۱ بود که آنها اولین بار همدیگر را دیدند] ۲۰۰۱، همدیگر را در «ساندانس» ملاقات کردیم و فقط به مدت دو ساعت. من با او صحبت کردم و به نظرم مهمترین چیز این بود که می‌خواستیم شوخ طبعی‌مان را حفظ کنیم و فیلم را با این جمله آغاز کنیم: «این فیلم تقریباً براساس یک داستان واقعی است...» و نسبت به این واقعیت که ما می‌خواستیم داستان او را به عنوان یک داستان ساختگی یا یک هجویه یا چیزی شبیه این تعریف کنیم، کاملاً روراست باشیم. فکر می‌کنم داستان خیلی سختی بود. نمی‌دانم، من نسخه‌های قبلی فیلمنامه را نخواندم اما فکر می‌کنم آنها کاملاً متفاوت بودند. او ت- دومینو- از لندن مهاجرت کرد. مادرش با «پیتر مورتون» ازدواج کرد سپس به دبیرستان «بورلی هیلز» رفت و بعد از آن بود که فکر می‌کنم همیشه در جنگ و جدال بود و هیچ وقت مثل آدم‌های عادی رفتار نمی‌کرد. مدت کوتاهی آتش‌نشان شد و سپس آن آگهی را در روزنامه دید ـ همان‌گونه که در فیلم می‌بینیم- آه... دارم حاشیه می‌روم... این طولانی‌ترین جواب ممکن به یک سئوال بود، بهتر است همین‌جا بس کنم!»

■آیا دومینو هاروی قبل از مرگش فیلمی که او الهام بخشش بوده است را دید؟

«فکر می‌کنم [برای اطمینان از زاچ می‌پرسد] بله او فیلم را دید. او زیاد سر صحنه فیلمبرداری می‌آمد. در «لاس‌وگاس» بود و در مهمانی پایان فیلمبرداری حضور داشت. در فیلم نیز نقش کوچکی را ایفا کرد. بله فکر می‌کنم او فیلم را دید.»

■و اینکه چگونه مرگ او بر «دومینو» تاثیر خواهد گذاشت:

«خب، من نمی‌دانم. واقعاً نمی‌دانم. چیزی که من می‌دانم این است که «نیو لاین» آن را در اکتبر اکران خواهد کرد. من تدوین نهایی «تونی» را ندیدم، فقط قسمت‌هایی از آن را دیده‌ام. فیلم را پنج بار به همراه تونی وقتی هنوز کامل نشده بود دیده‌ام بنابراین نمی‌توانم درباره محصول نهایی کار «تونی» چیزی بگویم.»

■آیا او برای بازنویسی فیلمنامه از کسی کمک خواسته است؟

«نه، چنین چیزی نبوده است. تا آنجایی که من می‌دانم چیزی از فیلم تغییر نکرده و عوض نخواهد شد اما همان‌طور که گفتم تدوین نهایی فیلم را ندیده‌ام و بنابراین نمی‌توانم درباره فیلم اظهارنظر رسمی بکنم اما می‌دانم که هیچ نمای مجددی برای فیلم گرفته نشد و یا هیچ تغییری که براساس شرایط به‌وجود آمده پس از مرگ «دومینو» بخواهد ایجاد شود. هیچ چیز تغییر نکرده است.»

■ریچارد کلی از سردی و تیرگی می‌گوید:

«این یک فیلم توطئه‌آمیز و خرابکارانه است. دیشب با زاچ صحبت می‌کردیم. هر دو از غافلگیری‌هایی که فیلم ایجاد می‌کند خوشمان آمده، چرا که بسیار ویرانگر است.

من ترجیح می‌دهم آن را یک فیلم با گرایشات «پانکی» بنامم تا هر چیز دیگری. چرا که فکر می‌کنم تونی یک روح پانکی درون خود دارد که اگرچه اغلب به وسیله ملاحظات اقتصادی پوشیده مانده اما همیشه وجود داشته است. همان‌گونه که در فیلم‌هایی از او و چون «عطش» سر بر می‌آورد. به عقیده من این روحیه فتنه‌جویانه در فیلم آشکارا دیده می‌شود. تونی یک روحیه بی‌باکانه پانکی دارد- او از هیچ چیز نمی‌ترسد- که البته از انگلیسی بودنش می‌آید، چیزی که در دومینو کاملاً وجود دارد. او ـ دومینو- تقریباً مثل دخترش بود. تونی او و خانواده‌اش را می‌شناخت. بزرگ شدنش را دیده بود. فکر می‌کنم خیلی به آنها نزدیک بود و هنگامی که او مرد غم بزرگی وجودش را فرا گرفت.»

■ریچارد کلی از همکاری‌اش با تونی اسکات می‌گوید:

«آن یک همکاری واقعاً نزدیک بود. من نشستم و آن داستان معمایی پر جزئیات و ماهرانه را برای او تعریف کردم. آن داستان هیجان‌انگیز و رویاگونه هجویه بزرگی بود و پر از شخصیت‌های مختلفی از نژادها، رنگ‌ها و شرایط اقتصادی متفاوت که با هم درگیر بودند و دومینو هم بین گرداب آنها گیر افتاده بود. تونی به این داستان علاقه‌مند شد و با همکاری خیلی نزدیکی داستان را نوشتیم و آن را بسط دادیم. تونی آدمی است که به شدت به جزئیات توجه دارد. خیلی از مردم تونی را به عنوان هنرمندی که بیشتر متوجه تصویر است می‌شناسند اما آنها از میزان توجه تونی به فیلمنامه و پرداخت آن آگاهی درستی ندارند. او بسیار دقیق و نکته‌بین است. ما سال‌ها با هم همکاری بسیار نزدیکی داشته‌ایم.»

خلاصه گفت و گو

تونی اسکات آدمی است که به شدت به جزئیات توجه دارد. خیلی از مردم تونی را به عنوان هنرمندی که بیشتر متوجه تصویر است می‌شناسند اما آنها از میزان توجه تونی به فیلمنامه و پرداخت آن آگاهی درستی ندارند. او بسیار دقیق و نکته‌بین است. ما سال‌ها با هم همکاری بسیار نزدیکی داشته‌ایم.

■و از تاثیر تونی اسکات:

«در هنگام شروع کار به عنوان یک فیلمساز نکته‌ای مهم وجود دارد و آن این است که ابتدا خودتان را معرفی کنید و سپس سبک کارتان را مشخص کنید. شما در حین اینکه خودتان را به عنوان یک شخص پیدا می‌کنید به عنوان یک فیلمساز نیز سبکتان را مشخص می‌کنید. این مسئله همواره برای من حل شده بوده چرا که من از بچگی طراحی و نقاشی و از این جور کارها می‌کردم و فکر می‌کنم به یک اصول مشخصی در ذهن خودم رسیده‌ام. من مثل یک بچه علاقه‌مند ساعت‌ها در محل فیلمبرداری کنار تونی اسکات می‌نشستم. جایی که او با سیگار و کلاه بیسبال صورتی- یونیفورم همیشگی-اش بود. «باورم نمی‌شه که الان کنار او نشستم امیدوارم مردم فکر نکنند من از آن آدم‌های فرصت‌طلبی هستم که آنجا نشستم، به من افتخار این داده شده که بتوانم اینجا باشم.» تماشای او در حین کار و دیدن پیشرفت کارش برای هر آدم حرفه‌ای می‌تواند الهام‌بخش باشد.»

■ریچارد کلی از «کایرا نایتلی» - بازیگر نقش دومینو- می‌گوید:

«خب، «تونی» در این سال‌ها ایده‌های زیادی در ذهن داشته، منظورم این است که مدت زیادی روی این پروژه کار کرده است. یادم نیست که «کایرا» [نایتلی] را من به او معرفی کردم یا دوستم «برنت وینستاین» او را پیشنهاد داد اما یادم هست که «تونی» در آخر گفت: «هیچ‌کس جز «کایرا» نمی‌تواند این نقش را بازی کند. «کایرا» خود دومینو است.

اما به عقیده من «تونی» هر ایده‌ای را می‌پذیرد. او بسیار گشاده‌رو است و هیچ ایده‌ای به نظرش بی‌معنی و به درد نخور نمی‌آید. این ویژگی بسیار مهم او است که بدون ترس از هر ایده تازه‌ای استقبال می‌کند.»

■کار با «تونی اسکات» و مرحله تدوین:

«تونی چندین بار مرا پای میز تدوین برد و من خوشحال از اینکه می‌توانم پیشنهاداتم را در این مرحله ارائه کنم. نکته شگفت‌انگیزی که در مورد او وجود دارد این است که انسانی با این درجه و مقام در موضع همکار و شنونده هیچ منیتی از خود نشان نمی‌دهد و هر ایده و نظری را با آغوش باز می‌پذیرد.»

■و از آماده بودن برای برگشت جلوی دوربین:

«... سر از پا نمی‌شناسم. نمی‌توانم صبر کنم. الان حدود چهار هفته است که از «داستان‌های سرزمین جنوب» دور هستیم و خدا را شکر پس از چندین سال فعالیت به عنوان فیلمنامه‌نویس اکنون در درجه اول یک کارگردان هستم و سپس یک فیلمنامه‌نویس.»

■وضعیت انتخاب بازیگر در «داستان‌های سرزمین جنوب»

«هنوز در مرحله انتخاب بازیگر است. انتخاب بازیگران مسئله بسیار مهمی است. نقش‌های بسیاری وجود دارد و معمولاً اتفاقات هیجان‌انگیزی در این مورد می‌افتد اما من به‌طور رسمی نمی‌توانم چیزی در این‌باره به شما بگویم.»

■داستان «داستان‌های سرزمین جنوب»:

طفره رفتن در جواب به این سئوال کاملاً مشهود است. کلی می‌گوید: «بله، داستان...» و م م م م م‌های فراوانی که بعد از آن می‌آید!

■«داستان‌های سرزمین جنوب» موزیکال است؟

کلی می‌خندد: «ممکن است باشد، کی می‌داند؟»

■داستان فیلم و شایعات عجیب و غریب:

«همیشه این شایعات همه جا پخش می‌شوند. بعضی وقت‌ها شما آنقدر به چیزی نزدیک هستید که اغلب بی‌طرفی‌تان را نسبت به آن از دست می‌دهید. من هم تمام بی‌طرفی‌ام را از دست داده‌ام و اگر بخواهم داستان را تعریف کنم نمی‌توانم جانب عدالت را نگه دارم و ممکن است احتمالاً چیز اشتباهی بگویم. پس بهتر است که اصلاً چیزی نگویم.»

■اما در آینده اکران خواهد شد...

«در سال ۲۰۰۸ بعد از تعطیلات آخر هفته چهارم جولای اکران می‌شود.»

■حضور قطعی «سارا میشل ژلار» در «داستان‌های سرزمین جنوب»:

«بله، بازیگرانی که حضورشان قطعی شده «شان ویلیام اسکات» و «سارا میشل ژلار» هستند و اکنون با اطمینان می‌توانم بگویم که «کوین اسمیت» هم در فیلم بازی خواهد کرد. او نقش یک سرباز را در جنگ عراق ـ به‌نام سیمون تئوری- ایفا خواهد کرد.»

■پاسخ ریچارد کلی به اینکه چرا کوچک‌ترین اطلاعاتی در مورد داستان «داستان‌های سرزمین جنوب» به خبرنگاران نداده است:

بعد از مصاحبه‌های بسیار با ریچارد کلی حتی یک قدم هم به فهمیدن موضوع فیلم- پس از اولین بار که نام آن را شنیدم- نزدیک نشدم. و وقتی به کلی گفتم که من هیچ چیز در مورد داستان فیلم نمی‌دانم، او در جواب گفت: «خود من هم نمی‌دانم.»

■و یک نگاه گذرا به «داستان‌های سرزمین جنوب»:

«"تی اس الیوت" شعری دارد به‌نام «مردان پوک» که با این سه جمله به پایان می‌رسد:

«و بدین طریق پایان جهان فرا می‌رسد.
و بدین طریق پایان جهان فرا می‌رسد.
و بدین طریق پایان جهان فرا می‌رسد.»

و نه با یک صدای مهیب و ناگهانی بلکه با ناله و فغان. در فیلمی با شرکت بازیگران «صخره» شما نمی‌توانید جهان را با ناله و فغان به پایان برسانید بلکه نیاز به صدای مهیب و ناگهانی خواهید داشت. این چیزی است که فیلم از آن صحبت می‌کند.»

■موسیقی:

«موسیقی؛ قطعه‌ای از موسیقی در وب‌سایت وجود دارد به‌نام «گلبرگ‌های رز» که توسط «موبی» ساخته شده و در فیلم نیز از آن استفاده خواهد شد.»

■نویسندگی و کارگردانی:

«وقتی که شما نویسنده‌اید، احتمالاً یک فیلمنامه‌نویس خواهید شد و این جزیی از DNA شما می‌شود و در این راه بسیار سختی خواهید کشید چرا که دائماً باید در حال بازنویسی فیلمنامه ـ به دلیل تغییرات در محل فیلمبرداری، بودجه فیلم و شرایط مالی و...- باشید. من بارها این بازنویسی را با «تونی» انجام دادم و یک‌بار آن را با خصوصیات «ولروی لیندو» مطابقت دادم و یک‌بار با خصوصیات «جکی بیست» پس شما دائماً در حال بازنویسی فیلمنامه خواهید بود. این فیلمنامه هم بارها تغییرات اساسی داشته است. من و «شان» [مک کیتریک] دو سال را صرف بازنویسی فیلمنامه کردیم که چهار هفته دیگر نیز ادامه خواهد داشت. وقتی شما فیلمنامه خودتان را کارگردانی می‌کنید نت‌های کوچکی برای خودتان نوشته‌اید و فراموش می‌کنید که باید جزئیات را به دیگران نیز توضیح دهید. آنها دائماً سئوال می‌کنند: «چی؟ ممکن است بیشتر توضیح دهید.» جواب سئوالتان را دادم؟»

■ریچارد کلی از تم‌های تکرار شونده در کارش می‌گوید:

«من نمی‌دانم. خدایا... نمی‌دانم. امیدوارم که هر چه بیشتر به سمت نوشتن کمدی پیش بروم. جدی می‌گویم. مثلاً «دارکو» واقعاً عالی بود. اما این واقعاً ناامیدانه است. چرا که من... ای کاش همین حالا می‌توانستم فیلم دیگری را شروع کنم اما شروع کردن یک کار دیگر کار بسیار سخت و طاقت‌فرسایی خواهد بود. شروع «داستان‌های سرزمین جنوب» و تلاش برای به موفقیت رساندن آن بسیار مشکل بوده است و انرژی زیادی از ما گرفته است. فکر می‌کنم بیش از هر کار دیگری دوست داشته باشم فیلمسازی را ادامه دهم. فیلم ساختن ـ یا حداقل آن‌طور که ما سعی داریم آن را انجام دهیم- آدم را از پا می‌اندازد. سیستم استودیویی برای حمایت از چیزهایی که من و «شان» و تمام افراد تیم من به آن علاقه‌مندیم ساخته نشده و این چیزها واقعاً با مسائلی که استودیوها به دنبال آن هستند جور در نمی‌آید. به همین دلیل زمان زیادی می‌برد تا در سیستم جا بیفتد. بعضی وقت‌ها فکر می‌کنم بعد از این پروژه بازنشسته شوم اما اگر فروش خوبی نداشته باشد مجبور می‌شوم به سمت کارهای پرفروش بروم؛ کاری جدی و کاملاً تجاری.»

■وضعیت «The Box»:

«ما در حال نوشتن فیلمنامه هستیم و می‌خواهیم قبل از هر حرکتی فیلمنامه کامل و بی‌نقصی در دست داشته باشیم اما قطعاً به زودی کار شروع خواهد شد. من و «الی» [روث] در مورد این کار وسواس زیادی داریم و می‌خواهیم کار خوبی از آب بیاید. من داستان «ریچارد متسون» را پیشنهاد دادم که امیدوارانه روی آن کار می‌کنیم.»

■ریچارد کلی از تعادل برقرار کردن بین پروژه‌های مختلفش می‌گوید:

«از اینکه برای این کار انتخاب شدم واقعاً خوشحالم. اما خیلی خوب می‌شد اگر کسی را مثل یک کارمند داشتم. من و «شان» [مک کیتریک] یک شرکت فیلمسازی داریم اما هنوز کارت بازرگانی یا دفتر کار یا هیچ چیز دیگری نداریم. اگر منبع مالی داشتیم و بودجه‌ای که با آن کارمند استخدام کنیم عالی بود اما ما هنوز هیچ چیز نداریم. هیچ. بنابراین سعی داریم تمام تلاشمان را بکنیم و امیدوارم به جایی برسم که بتوانم همزمان چندین پروژه را آغاز کنم. [می‌خندد] من در جواب دادن به این [سئوالات] اصلاً آدم مناسبی نیستم و فقط حاشیه می‌روم.»

پی‌نوشت:

۱-Bounty Hunter: کسی که در ازای پیدا کردن و تحویل مجرمان فراری خطرناک به پلیس پاداش دریافت می‌کند. در آمریکا این کار یک حرفه محسوب می‌شود.

فرنی اسکات، پشت صحنه دومینو

قاعده بازی

نگاهی به فیلم «دایه مک‌فی»

آمیزه خباثت و خوش‌قلبی

مایکل فیلیپس
ترجمه: ساسان گلفر

کارگردان: کرک جونز، **فیلمنامه:** اما تامپسون، **براساس کتاب‌های «پرستار ماتیلدا» نوشته کریستیانا براند، فیلمبردار:** هنری براهام، **طراح صحنه:** مایکل هاولز، **موسیقی:** پاتریک دویل، **تدوین:** جاستین کریش و نیک مور، **تهیه‌کننده:** لیندسی دوران، تیم بوان و اریک فلنر، **پخش:** یونیورسال پیکچرز و استودیو کانال، **زمان:** یک ساعت و ۳۸ دقیقه، **بازیگران:** اما تامپسون (دایه مک‌فی) کالین فیرث (آقای براون) کلی مک‌دونالد (اوانجلین)، آنجلا لنزبری (عمه آدلاید) توماس سنگستر (سیمون)، سلیا ایمری (خانم کویکلی) ایملدا استانتون (خانم ورا دریک)

«دایه مک‌فی» در مقایسه با فیلم‌هایی از قبیل «بچه‌های تو، بچه‌های من و بچه‌های ما» و «دو جینش ارزان‌تر است ۲» که این اواخر تعداد زیادی از کودکان در جست‌وجوی وضعیت بهتر را راهی پرده سینما کرده‌اند، خیلی بهتر به‌نظر می‌رسد. اقتباس اما تامپسون ـ در مقام فیلمنامه‌نویس- از

سه کتاب به‌نام «پرستار ماتیلدا» که در فاصله سال‌های ۱۹۶۴ و ۱۹۷۴ منتشر شده‌اند، به هفت کودک خلاق و سرکش می‌پردازد، نه یک دو جین (مانند فیلم «دوجینش ارزان‌تر است») یا ۱۸ نفر (کودکان فیلم «بچه‌های من، بچه‌های تو و بچه‌های ما») ظاهراً کرک جونز ـ کارگردان فیلم- خواسته است در پاسخ به سریال تلویزیونی «هشت تا کافی است» نشان بدهد که هفت عدد بهتری است.

تامپسون علاوه بر نوشتن فیلمنامه در فیلم بازی هم کرده، که بازی خوبی هم از آب درآمده است. او پرستار مرموزی را تصویر کرده که عصای سیاه بزرگی با توانایی‌های فرا طبیعی دارد و دندان جلوی بزرگ و بیرون‌زده‌ای که به اندازه دم بیدستر است. شخصیت او نسخه هاگوارتز رفته‌ای از مری پاپینز است که توانایی‌های هراس‌آور او در تیزرهای تبلیغاتی خوب جواب داده است. اما استفاده از او در تبلیغات تا اندازه‌ای گمراه‌کننده است. فیلم بسیار کمتر از آنچه بخش بازاریابی استودیوی یونیورسال وانمود می‌کند، هری‌پاتری است.

بچه‌های داستان اصلی نوشته کریستیانا براند (که تعدادشان در کتاب ذکر نشده) یک خانه روستایی انگلیسی قرن نوزدهمی را به تسخیر خود درآورده‌اند که در ظاهر توسط آقا و خانم براون یک زوج بخت برگشته، اداره می‌شود. این دو نفر هیچ تسلطی بر بچه‌های قد و نیم‌قدی ندارند که هر دایه‌ای را به ستوه می‌آورند. پرستاری به‌نام ماتیلدا سر می‌رسد و به بچه‌ها آداب معاشرت مهربانی، ارزش گوش دادن به دیگران و همکاری با آنها را می‌آموزد و این همه را به شیوه‌ای بی‌رحمانه و در عین حال شوخ طبعانه انجام می‌دهد تا آن بچه‌های تخس را سر به راه سازد. در شخصیت او شرارت و مهربانی به یک اندازه در کنار هم آمده است.

معدود تغییراتی در فیلم نسبت به کتاب ایجاد شده است اما آمیزه خباثت و خوش‌قلبی اثر براند حفظ شده است. تامپسون «ماتیلدا» را به «مک فی» و «پرستار» را به «دایه» تبدیل کرده تا مخاطبان آمریکایی ناآشنا با ماخذ داستان را شیرفهم کند. در داستان تامپسون شخصیت مادر حذف شده است (مگر همیشه همین کار را نمی‌کنند؟)

پدر آنها (کالین فیرث) یک مامور کفن و دفن است که همسرش را از دست داده و عزادار است و حالا ناچار است ظرف مدت یک‌ماه مجدداً ازدواج کند تا حمایت مالی عمه آدلاید (آنجلا لنزبری) نفرت‌انگیز را از دست ندهد. آقای براون دست از تردید برمی‌دارد و عزم خود را جزم می‌کند تا با خانم کویکلی (سلیا ایمری) سبک مغز و بدزبان ازدواج کند اما از همان ابتدا معلوم است که همسر مناسب او اوانجلین (کلی مک‌دونالد) است، خدمتکاری که در خانه آنها ظرف می‌شوید و نگران احوال پدر است. لذت تماشای فیلم «دایه مک‌فی» بیشتر از آنکه به داستان فیلم برگردد ناشی از انتخاب خوب بازیگران و ارتباط درست آنها است. خیره‌کننده‌ترین بازی را خود اما تامپسون برعهده گرفته که آرامش ترسناکی در کل طول فیلم دارد. گاهی اوقات تماشاگر آرزو می‌کند که ای کاش تامپسون کمی بیشتر با نقش خود تفریح می‌کرد. اما رویکرد مینی‌مالیستی این بازیگر به نقش بسیار بجا و تحسین‌برانگیز است. او کاری می‌کند که کوچک‌ترین غرغر یا نگاه تندش اثر کند. همان‌طور که در کتاب آمده است، هر چه بچه‌ها درس‌هایشان را بیشتر فرامی‌گیرند، این شخصیت کمتر از قبل زشت می‌شود و تامپسون هم تمام این وظیفه را برعهده گروه چهره‌پردازی نمی‌اندازد.

فیرث در نقش پدرسالار گیج که اگر ۴۰ سال پیش بود دیک وندایک یا دیوید تاملینسون این نقش را برعهده می‌گرفت- کاملاً در جایی قرار گرفته که باید باشد. بازی او با کلی مک‌دونالد (بازیگر «گاسفورد پارک» و «دختری درکافه») در حدی ایده‌آل هماهنگ است. مک‌دونالد به هر فیلمی که در آن بازی می‌کند نرمی و ملاحت خاصی می‌بخشد و به‌نظر می‌رسد که بعد از شون کانری بهترین بازیگری است که از اسکاتلند به هالیوود رفته است. درک جاکوبی دستیار فیرث در مراسم تدفین و ایملدا استانتون («ورا دریک») آشپز گلگون‌چهره‌ای که بخشی از کمدی اسلپ استیک فیلم به او واگذار شده است. «دایه مک‌فی» تعادل رضایت‌بخشی را میان کمدی محض و احساسات عمیق انسانی حفظ می‌کند. اما کودکان افسون‌گران واقعی این فیلم هستند. ترکیب بازیگران خردسال فیلم بهتر از هر یک از فیلم‌هایی است که این اواخر رکورد گیشه‌های جهانی را شکسته‌اند. نقطه اوج فیلم، صحنه شلوغ پرتاب کیک- که واقعاً خنده‌دارتر از آن است که بتوان تصور کرد- و صحنه متعاقب آن- بارش برف در نیمه تابستان- گویی فیلم را به پشت یک گنجه لباس جادویی می‌برد.

من که از «دایه مک‌فی» بیشتر از «وقایع‌نگاری نارینا» لذت بردم واقعاً هم این فیلم، فیلم بهتری است. البته شاید «دایه مک‌فی» از آن فیلم‌های عظیم و رکوردشکن گیشه نباشد اما اصلاً از چه زمان رسم شده که طول و عرض یک فیلم را ملاک اهمیت آن بدانند؟